

گرفتاری های قائم مقام

در کرمان و یزد

-۱۷-

روزگار حاضر کمی بی انصاف شده ، همه چیز را از دریچه اقتصاد و سود می سنجد ، وقتی دانشگاهی می نشیند و میگوید ببینم بازده اقتصادی فلان رشته از علوم چقدر است ، و فی المثل پولی که برای يك دانشجوی طب یا فنی خرج میکنیم ، طی چند سال بازده اقتصادی آن فراهم میشود ، ولی بازده اقتصادی يك دانشجوی تاریخ یا فلسفه یا معارف اسلامی چیست؟ معلوم است که بیض اهل حساب هم حق دارند که بگویند بازده اقتصادی يك روستای هزار ساله در برابر يك چاه عمیق تازه احداث چیست؟ هر چند من با حساب و رقم ثابت کردم که باز هم صرفه با همان قنات پوسیده و کهنه است.

اما خواننده عزیز تصور نکنند که قناتهای این مملکت «آبی زیر پوست مخلص دوانده اند»، یا اینکه خدای نکرده من شده ام ثانی اثنین حسین کرد شبتری که در بیابان ، هر جا چاهی میدید ، از طریق پهلوانی ، آن را از زمین برمی آورد و وارونه بجای لیوان سر می کشید ! برای اینکه مبادا فردای قیامت ، لوله هر کدام از این چاههای عمیق تبدیل به مار غاشیه شود و به گردن مخلص افتد ، من اشاره می کنم به چاههای عمیقی که تقریباً راه میمه به اصفهان را به هم پیوسته است ، و لابد منکر مداخل آن هم نمیتوان شد. از پیرمرد زارعی پرسیدند : آیا امکان دارد در بیابانهای لوت چاه عمیقی با دو « آسیاب گردان » آب پیدا شود؟ پیرمرد سری گرداند و گفت ، البته ممکن است ! ولی مطمئن باشید که در حوالی آبریز (۱) آن چاه عمیق نوزاد ، يك یوده مادر چاه هزار ساله هم باید وجود داشته باشد ! درست داستان پیرنود ساله و نوزاد خردسال و جوان همسایه (۲) به این دلائل است که آدم از پیشروی این پدیده

۱- کلمه «آبریز» يك اصطلاح دهاتی کوهستان ماست و برای آن دره ها و سراسیمی هائی گفته میشود که منبع اصلی آب يك رودخانه یا يك قنات با يك دریاچه است . گروه جغرافی دانشگاه ، برای این مفهوم کلمه « حوضه ۱ » را بکار برده اند ، ظاهراً از آنجهت که هر آبریز رودخانه ای ، اندک شباهتی با حوض دارد. و این کلمه حوضه را در برابر کلمه « Bassin » فرنگی برگزیده اند که خود معنی حوض و حوضچه ۱ می دهد. اما به گمان من کلمه حوضه نه فارسی است و نه «ة» آخر آن راه به جایی می برد . مضافاً که همیشه با « حوضه » مشتبه می شود و دانشجوی را گمراه میسازد. گمان دارم که کلمه ای بهتر از آبریز برای حوضه نتوانیم پیدا کنیم: آبریز کارون ، آبریز سفید رود ، آبریز دریاچه حوض سلطان ... خصوصاً که با « باسن » هم تناسبی دارد که به قول استاد ینمائی : از عقب کوه و از جلو دریاست .

۲- اگر به نقشه هوائی توجه شود ، این چاهها درست در «آبریز» قناتهای دولت آباد ، واقع شده ، و چهل پنجاه قنات بر خوار (از جمله دو قنات بزرگ « گرگاب » که خر بزه معروف

بزرگ تمدن وحشت دارد .

بسکه ترسیده است چشم گل ز تیغ باغبان

پای بلبل را خیال دست گلچین می‌کند

وگر نه ، وقتی برق و گاز درکار باشد ، البته تا حدود امکان و بشرط حساب اقتصادی و رعایت حریم قنات، باید ازین پدیده هم استفاده کرد. تا همین صد سال پیش، حریم قنات، چون حریم کعبه احترام اجتماعی داشت ، و اگر اختلافی در مورد قناتی پیش می‌آمد صالح ترین و محترم ترین و بی‌غرض ترین مردان ده به داوری می‌نشست و بزرگترین روحانیون نظر می‌داد، چنانکه فی‌المثل آخوند ملاعبدالکریم جزی - که خود از قریه‌گز اصفهان بود- و در ریاضیات و مساحی دست داشت ، وقتی شکایتی در مورد حریم قنات به او می‌رسید پیرمرد خودش بلند می‌شد و می‌رفت سر قنات و عمامه را برمی‌داشت و قبا را می‌کند و ریسمان به کمر می‌بست و پا طاقه می‌زد و داخل قنات می‌شد و مسیر آب و جنس خاک و « آب خور » آنرا می‌دید و بعد در مورد حریم قنات و چاه تازه احداث اظهار نظر می‌کرد ، (۱) و این فرق دارد با اینکه آدم يك شبه پولی بدست آورد و در شب دوم چاه عمیق را هر کجا خواست بریاکند ، ثبت قدیم هم که تکلیفش معلوم بود، مگر نه آنست که حیات داودی جزیره خارک را يك شبه به نام خود ثبت داده بود و وقتی آگاه شدند که ده سال موعده اعتراض آن هم گذشته بود ؟

مقصود ازین همه تطویل ، بیان چنین نکته‌هایی بود ، وگر نه هیچکس منکر تکنیک و راهگشائی‌های آن نتواند شد ، که اگر اعجاز همین چاهها نبود ، فی‌المثل کارخانه قند فریمان می‌خواید و مدیر عامل آن باقرزاده بقا ناچار بود هم امروزه بجای قندهای حبه قالبی، قوالب عروسی اشعار عروسی شیرین تر از قند خود را به مشتریان کارخانه قالب کند ۱ من از سرسبزی دشتهای جیرفت و منان مطلع شده‌ام ، و درینجا هم می‌خواستم بگویم که کار اگر با مطالعه انجام می‌شد، نه تنها دشتهای سرسبز می‌ماند ، بلکه صدها قنات هزار ساله در دشتهای کرمان ، و حوالی اترک و کشف رود و نائین و کاشان و یزد و حتی تهران (۲) خشک نمی‌شد ، و مردمی که از مشهد به وکیل آباد می‌روند، تعجب نمی‌کردند که قنات آن کارش به جائی رسیده که اگر پوست هندوانه‌ای جلو آن بگذارند آب سربالا می‌رود (۳) ، و حال آنکه سالها پیش ، مادر پدرها به بچه‌ها توصیه می‌کردند که جلو قنات نروید که اگر در آب می‌افتادند آب آنها را می‌برد .

مقصود این بود که کارها باید با مطالعه صورت گیرد ، اما چه توان کرد که ثروت ها ،

←

داشت (خوابیده ، تا بخت دولت و اقبال این تلمبه‌های سرراهی بیدار شده .

آقای مشفق استاد جغرافیای دانشگاه اصفهان هم می‌گفت که قنات حبیب آباد که سابقاً ۹۳ تا آب داشت امروز مجموع آن به ۳۲ نمی‌رسد .

۱- روایت از آقای من‌الدین مهدوی اصفهانی .

۲- به گزارش آقای مهندس عطاران کارشناس کشاورزی همان نواحی در روزنامه اطلاعات توجه شود. و ایضاً روزنامه اطلاعات ، خطر انهدام ۴۰۰ قنات تهران ۱

۳- نمد مالی خسروشاهانی ، خواندنیها ، شماره ۹۳ سال ۳۵ .

اعتنائی به این مسائل ندارند. يك ترانه ژاپونی می گوید :

— بر بوته ها نوشته اند

— گلها را نچینید ،

— اما ، باد که خواندن نمی داند !

حالا که کار به اینجا رسیده ، لاقلاً يك راه اطمینان باید پیدا کرد برای همین چاههای عمیق موجود ، و آن اتصال آنهاست به شبکه برق منطقه ای ، که لاقلاً اگر اندك خرابی در موتور (یا به قول مردم يك نسل پیش = آتش خانه) پیش آمد ، صاحب تلمبه بیچاره از بی آبی آتش نگیرد و شبانگاه به این و آن متوسل نشود که فی المثل سیصد هزار تومان چنددرقند او زیر زمین است و اگر يك هفته آب به آن نرسد ، قاعاً صصفا می شود.

این مشکل تنها مربوط به مالک نیست ، اگر چنددر به کارخانه نرسد ، فردا صدها کارگر بیکار خواهند ماند و مشکلات اجتماعی یکی از پس از دیگری مثل حلقه های زنجیر همدیگر را تکان خواهند داد ، که هر یکی دیگری برانگیزد.

در واقع ، با وضع حاضر ، رشته حیات چندین طبقه را به موئی بسته ایم ، (۱) که هر آن بیم پاره شدن آن می رود. علاوه بر آن ، اگر صحبت اقتصادی در میان است باید حساب کرد ، يك وقت هست سدی مثل دز داریم که ۹۹ هزار تن شکر از شاخه های نیشکر زیر آن در يك سال به ثمر می رسد و با درآمد کارخانه کاغذ سازی بیش از ۱۵۰ میلیون دلار درآمد حاصله از سد است که به قول وزیر کشاورزی ، مخارج کل سد را ، ظرف یکی دو سال از همین عوائد میشود به دست آورد ، هم چنانکه بیش از يك هزار و پانصد میلیون مترمکعب آب که پشت سد کوه رنگ جمع شده ، مطمئناً رودشت و شهرستان و نیکوآباد را نیکوتر ازین آباد خواهد کرد ، خصوصاً اگر سد دوم ۲۰ متری کوه رنگ ، بتواند آب چشمه « ماربره » را به مقدار ۱۲۰ میلیون مترمکعب در سال به دره زاینده رود بریزد. (۲)

۱ — بنده اشتباه کردم ، رشته مرگ ما هم به موئی بسته است ، به این خیر توجه کنید ، « ... قطع برق بهشت زهرا ، و از کار افتادن موتور پمپ های چاههای تنها گورستان عمومی تهران ، موجب شد ، جسد دویست مرده ساعتها بلا تکلیف روی زمین بماند ، و حدود دوهزار تن بستگان آنها مدت مدیدی زیر آفتاب سوزان بهشت زهرا سرگردان شوند ... قطع برق ، موتورهای پمپ آب را از کار انداخت ، در نتیجه عملیات شستشو و تکفین و تدفین جسد ۲۰۰ مرده متوقف شد. عامل قطع برق بهشت زهرا ، يك بولدورچی وزارت راه و ترابری بود که هنگام کار سبب قطع کابل برق شد » (اطلاعات)

این مربوط به زمان صلح و کار يك بولدورز بود. حالا می توانید تصور کنید حالت چهار میلیون مردم تهران را ، اگر خدای نکرده جنگی باشد ، یا بیماری باشد ، یا خرابکاری وسیع ، آنوقت تکلیف حیات که هیچ ! تکلیف مرگ مردم چه میشود ؟

۲ — البته نه اینکه آدم کانال نیکوآباد را بعد از شش پس از ساختن سد بنخواهد بسازد. و پس از هفت هشت سال مطالعه ، باز هم متوجه شود که نه کپیوترها و نه ماشین های حساب ، هیچکدام نمیتواند جواب زارعین اصفهان را در تقسیم آب زاینده رود بدهند ، و باز هم باید

اما به هر حال ، همانطور که گفتیم حساب چاه های عمیق با حساب قنات جداست. از قدیم هم می گفتند ، خوشا چاهی که آب از خود بر آرد ! (۱) بعض جاها چاه ۱۵۰ متری که هیچ ، چاه پانصد متری و هزار متری هم لازم است ، در ارگک بم ، بالای کوه چاهی کنده اند که عمقش معلوم نیست (و منتسب به حضرت سلیمان است) ، در ریاض به برکت نفت ، چاه های هزار متری کنده اند که آب در آرند ، چه توان کرد ، بیابان است و ربع الخالی ، از زیر سنگ هم که باشد باید آب تهیه کرد. (۲) ، آنوقت مهندس ما می نشیند و بندگستان را در کوهستانهای نیشابور بر روی زمینهای شنی « آبخور » می سازد ، غافل از آنکه يك قطره آب پشت آن جمع نمی شود و همه اش از زیر سد « نشت » می کند ، و دیوار سد شده است بادگیر جلو دره ، یا سد « میان کنگی » را بر هیرمند می بندد که آب بر دشتهای افغانستان سوار می کند !

دنیال همان طومار شیخ بهائی رفت که چهارصد سال پیش زاینده رود را به درختی سی و سه شاخه تشبیه کرد و آب را عادلانه به هر شاخه ای فرستاد (خیرنگار اطلاعات بیست و سوم مرداد ۱۳۵۴) .

این فرم کار ، درست مثل ایجاد « تصفیه خانه » آب بوشهر است که مرد خیری تصفیه خانه را ساخت ، و حال آنکه هنوز ، لوله ای که آب را به تصفیه خانه برساند ، ساخته نشده ، و اصلا فکر اینکه آب را از کجا به بوشهر بیاورند هنوز ریخته نشده است (کیهان ۲۳ مرداد ۵۴) ، درست مثل « آسیای مونیو » در خیر. که داستان آن اینست ، در خیر - بافت - دهی بود به نام مونیو ، دهی کوهستانی ، که آسیا نداشت ، و زنهای هر روز دست آس می کردند و نان می پختند. زنهای ده که آوازه آسیا را شنیده بودند (که دستگاهی است که می چرخد و خودش آرد می کند) همیشه شوهران خود را سرزنش می دادند که شما نمی توانید و نمی دانید و بی عرضه تر از مردم دهات دیگر هستید که آسیا دارند.

مردها يك روز جمع شدند و به نزدیکترین ده رفتند که آسیا داشت ، و سیستم کار آنرا آموختند و به ده آمدند ، و غافل از اصل اولیه کار آسیا ، رفتند بالای کوه و سنگ آوردند و به زحمت آسیا ساختند. زنهای هر چه می پرسیدند که آن بالای کوه چه می کنید ، چیزی جواب نمی دادند ، زیرا می خواستند زنهای را غافلگیر و به قول فرنگیها دچار « سورپریز » کنند. زنهای صبح نان می پختند و در سفره می نهادند ، و مردها سفره را به کمر می بستند و سر کوه می رفتند و سنگ می غلطاندند و آسیا می ساختند تا کار تمام شد . آنوقت يك روز همه زنهای را همراه برند و گفتند کار تمام شده . اما هنوز آسیا به چرخش نیامده بود ، وقتی سؤال شد که چرا آسیا نمی چرخد ؟ گفتند ، باید آن آب از ته دره به سر کوه بیاید تا آسیا بچرخد ، و زنهای سؤال کردند که این کار را چگونه خواهید کرد ؟ مردها همه انگشت به دندان گرفتند و گفتند : عجب ! این یکی را دیگر فکر نکرده بودیم !

۱- صورت دیگر ضرب المثل : خوشا آبی که خود از چاه در آید !

۲- ومن شنیده ام - والمهدة علی الراوی - که در باغهای بزرگ و نخلستانهای خصوصی ثروتمندان ریاض ، بر تنه بعض نخلها - که می توان در سایه اش نشست - کولر هم کار گذاشته اند که کار « خارخانه » را انجام می دهد. حساب آنطرف بیابان از اطراف دیگر جداست.

ما می‌نشینیم و حساب می‌کنیم که يك دانشجوی پزشکی یا فنی در شش سال تحصیل مثلاً سه میلیون تومان خرج دارد و بیست ساله متخرج خود را بازده می‌کند، و يك دانشجوی فلسفه و یا تاریخ و یا ادبیات فارسی چنین «بازدهی» ندارد، و بالنتیجه، هي توی سر این رشته‌ها می‌گوییم و «علوم چرکتاب» و «معقول و منقول» را تخطئه می‌کنیم و کار را به آنجا می‌رسانیم که دکتر سادات ناصری دانشیار دانشکده ادبیات می‌گوید: دانشگاه تهران، بولدز گذاشته توی علم» (۱)

آنوقت حاضر نیستیم که بنشینیم و حساب کنیم و رقم و آمار - خصوصاً با کمیوتراها - بدست آوریم که آیا به حساب اقتصادی جور درمی‌آید که آدم، آب را با تلمیه سیصد هزار - تومانی و متخرج روزی دویست و پنجاه تومان از جاه ۱۸۰ متری بالا بکشد و قناتهای اطراف را خشک کند و آن وقت چندر بکارد که پس از پنج شش ماه آبیاری، هر هکتار زمین حدود چهل تن چندر بدهد که بیست درصد قند دارد (۲)، و این قند باید با شکر که فی‌المثل در کوبا و جاوه، زیر باران مداوم روزانه يك نواخت استوائی خداوندی به عمل می‌آید، در بازارهای لندن رقابت نماید، در حالی که کارخانه آن، با آن عظمت و با آن قیمت سرسام‌آور، سالی شش‌ماه تعطیل و کارگزارش معمولاً سالی شش‌ماه بیکارند. (۳)

خداوند عالم برای مازندران و گیلان بارانی فرستاده که سالی سیصد و پنجاه هزار هکتار زمین را می‌شود شالیکاری کرد و برنج به دست آورد. مطمئناً باید روش کشاورزی در بیا با نهایی طبع و داور از قوانین سنتی پیروی کند، اینکه هزار سال پیش درخت پسته را برای قزوین یا سبزوار یا راور یا سیرجان و رفسنجان انتخاب کردند برای این نبود که گول لبخند مغز پسته را خورده بودند، و اگر زعفران را سهم قاین ساختند برای این نبود که دلشان برای مزعفر لک زده بود، اگر هم تریاک در تربت و یارین و ماهان و بیرجند رشد کرد و هر قصبی بیست مثقال تریاک می‌داد، خدای نکرده، نه این بود که در هر بدست‌خاک این نواحی، جوانی به خاک رفته باشد تا کوکنار بکنار آید (۴) اینها همه بر اساس تجربیات و آزمایشها، و بالاخره

۱- این نکته را من وقتی متوجه شدم که بعضی دانشجویان برجسته تاریخ برای استفاده از بورس تحصیل در خارج به وزارت علوم رفتند و آنجا به آنان گفته شد که رشته‌های شما در جزء طبقه بندی «اولویت» ها نیست ۱ چه خوش فرموده بود آن روستائی، ملاجلال دوانی، مرا به تجربه معلوم شد در آخر حال که قدر مرد به علم است و قدر علم به مال چه توان کرد، در تحصیلات خارج، قاعدگی موش و زایمان خرگوش، بر خواندن کتیبه داریوش اولویت دارد ۱

۲- فراموش نکنیم که نرخ آب هم، با نرخ نفت هم چنان بالا می‌رود چنانکه در اطراف شهریار نرخ آب‌ها از ساعتی ۱۲۰ ریال به ۲۰۰ ریال رسیده است و حال آنکه گندم حاصله ازین آب را دولت تنی ۱۰۰۰ تومان (کیلوئی يك تومان) می‌خرد.

۳- به عنوان نمونه، کارخانه قند بردسیر کرمان که آب دریاچه بند «ترشاب» را تماماً می‌بلند ولی بیلان کار او از همه کارخانه‌های قند ایران پائین تر است، دلیل آن اینست که چندر درست در روزهایی آب می‌خواهد که آب دریاچه به پائین‌ترین درجه خود رسیده، و حال آنکه سایر محصولات - مثل تریاک و نخود و گندم، و پسته - میزان آب خواهی آنها با افت آبها تقریباً «هم‌خوانی» دارد.

۴- داستانی راجع به کوکنار (بوته تریاک) از پدرم شنیده‌ام که لابد جایی خواننده بوده، او ←

فرهنگ کشاورزی چند هزارساله صورت گرفته بود و متأسفم که ما گاهی تاریخ و تجربه‌ها را فراموش می‌کنیم ، غافل از آنکه ملت‌های گذشته را از یاد ببرد محکوم است که دوباره همان گذشته را از نو تجربه کند .

←

می‌گفت ، يك روز پیرزنی نزد افلاطون آمد و از بیماری مرموز خود شکایت کرد . (لابد این داستان باید مرموز به بقراط یا جالینوس حکیم باشد ، ولی چون پدرم از افلاطون صحبت کرده بود بهتر است امانت را رعایت کنم ، هرچند که بالاخره همه حکمای قدیم از طب هم سررشته داشته‌اند) . باری ، پس از شکایت پیرزن ، افلاطون که در حضور شاگردان به حرفهای زن گوش می‌داد ، يك نسخه ساده به پیرزن داد که بجوشاند و بخورد . پیرزن از دربیرون رفت ، شاگردان که از طبابت ساده استاد تعجب کرده بودند ، همه گفتند — جناب استاد ، این مداوایی که شما فرمودید عجیب بود . این مرض زن بسیار مرموز و عجیب بود و لاقط احتیاج به معاینات مفصل داشت . يك جوشانده ساده چه اثری در این پیر افتاده تواند کرد ؟

افلاطون به شاگردان گفت ، ممنونم که به طبابت من توجه کردید و خوشوقتیم که شاگردان فهمیده‌ای هستید . دوائی که این پیرزن احتیاج داشت ، يك دوائی عادی نبود . نسخه او دوائی است که هنوز گیاه آن از خاک نروئیده است و اگر هم بروید لاقط به مرگ يك جوان برنا منجر خواهد شد .

باز از پیرزن صحبت کنیم ، او وقتی که نسخه ساده افلاطون — مثلاً جوشانده گل گاوزبان — را گرفت خودش متوجه شد که استاد از حال او سرسری گذشت . پس از خروج از اطاق و بستن در ، اندکی پشت اطاق صبر کرد و گوش فرا داد که ببیند استاد ، درباره بیماری او ، با شاگردانش چه می‌گویند .

این بود که پیرزال متوجه شد ، استاد دنباله حرف خود را اینطور ادامه می‌دهد ، نسخه این پیرزن اینست که برود و يك جوان قوی اندام درشت هیكل پیدا کند و با او پیامیزد و هم بستر شود . آنوقت دوائی پدید خواهد آمد که علاج این زن خواهد بود ، ولی هیچکس این حرف را خارج از مجلس به کسی بازگو نکند .

زن از پشت مدرسه افلاطون یکسر به بارانداز بندر پیره — پیش بندر آتن — رفت و « چنانکه افتد دوائی » یکی از باربران پرزور را پیدا کرد و گرم گرفت و بالاخره شد آنچه شد ، و باز همانطور که می‌دانید ، مرد جوان دیری نپایید که بیمار شد و درگذشت (بابه قول دهاتیا ، آهک شد!) و پیرزن ، او را در محل نزدیک خانه خود به خاک سپرد .

سالی گذشت ، يك روز افلاطون با شاگردان در اطراف شهر می‌گشت ، به محلی رسید که در آنجا يك بوته گیاه نوظهور سبز شده بود ، استاد به محض دیدن این گیاه ، رو به شاگردان کرد و گفت ، بین شما يك آدم زبان شل دهن لقی هست که گفتار سال پیش ما را از مجلس خارج کرده ، همه قسم خوردند که چنین نیست . افلاطون گفت پس بگردید و خانه پیرزن را پیدا کنید . پیدا کردند ، پیرزن سخت بیمار بود . افلاطون به او گفت ، پیرزن ، دوائی تو پیدا شد ، ولی من می‌خواستم بدانم آیا حرفهای آن روز ما را کسی به تو گفت ؟

پیرزن گفت ، نه ، ولی من خود متوجه شدم که شما بیماری مرا سرسری انگاشتید ،

←

فرباد کزین نمه شناسان مخالف نتوان نفس ازسینه به آهنگ بر آورد

این که من نام یونسکوی پاریس را در شماره قبل به طعنه بردم ، قصدم خدای نکرده توهین نبود ، مقصود من فقط نارسائی اصطلاح « رساندن فرهنگ به روستا » بود که در یکی از سخنرانیها عنوان شده بود ، و گر نه من آنقدر نمک شناس نیستم چه در واقع دوسه بار در سالن مجلل رستوران طبقه پنجم ساختمان یونسکو در پاریس مهمان پروفیسور رضا استاد بی نظیر خودمان بوده ام و نمک خورده ام ، در ثانی ، هیچکس منکر ارزش خدمات فرهنگی یونسکوی پاریس در عالم نیست ، که نمونه آن ، یکی حفظ آثار تاریخی عظیم مصر در « دره خدایان » بود پس از ساختن سد اسوان ، بدون اعتنا به مجسمه ها و پیکره ها و معابد و آثار پنج شش هزارساله ای که در بالای دره بود و هزاره های متمادی از آسیب مصون مانده بود ، در اثر بالا آمدن آب نیل ، یا به قول کتیبه داریوش ، « پیراو » (۱) چیزی نمانده بود که قاعاً صافاً و هباء منثوراً شود ، و این یونسکو بود که با کمک گرفتن از مردم عالم ، این آثار مدنیت را حفظ کرد ، آثاری که ارزش آن ، از جهت مدنیت ، خیلی از خود سد اسوان ، بیشتر است ، زیرا — اگر تصور کنیم که سد اسوان بیش از صد سال دوام کند — پس از صد سال ، مردم خواهند گفت که این آثار تمدن پنجهزار سال پیش مصریهاست ، ولی در باب سد اسوان — اگر چیزی باقی باشد — خواهند گفت ، سدی است ازعجایب عالم که به کمک مهندسان روسی ساخته شده است ! (۲) پس حق یونسکو بر فرهنگ عالم بیش از این حرفهاست .

←

پشت در ماندم و شنیدم . افلاطون گفت ، ظاهراً به دستور من عمل کرده ای ، می خواهم بدانم قبر آن جوان بدبخت کجاست ؟ پیرزن آنها را هدایت کرد و درست به همانجائی برد که آن گیاه عجیب سبز شده بود ، گیاهی که گریزی بر سر آن بود چون گرز رستم . افلاطون ، گیاه را با چاقوی نازکی زخم کرد ، شیره آن را گرفت و در دست مالید ، و به پیرزال گفت ، دود این صمغ ، دوی درد تست . بندها دستگاهی هم ساختند به شکل ساقه اصلی همان کونکار که همان وافور (Vapeur فرنگی) باشد ، و این شیره را بر کونکار آن چسباندند و از داخل لوله آن وسیله ، با نفس ، دود این شیره را به ریه رساندند .

این گیاه که از خاک آن جوان روئیده بود همان کونکار بود که شیره تریاک داشت ، داروی هزاران درد و خودام الامراض ، دانه های خشخاش را پاشیدند و عالمگیر شد (کلمه افیون ، همان اپیوم لاتینی را از ریشه یونانی است) این بود داستان کونکاری که درباره دود شیره آن گفته اند ،

دود تریاک به افلاک چو پرواز کند ملک از عرش به خمیازه دهن باز کند .

۱ — نیل در کتیبه داریوش پیراو Pirava ضبط شده و تحقیق کرده اند که کلمه پیراو Piero در زبان قبطی به معنی رود بزرگ آمده است . اما چقدر ضبط داریوش و ضبط قبطی آن با کلمه پیراب (پیراو) فارسی نزدیک و همراه و هم معنی است ؟

۲ — عجیب این است که هزار سال پیش ، ابن هیثم بصری ریاضی دان عرب — معروف به بطلمیوس ثانی (متولد به سال ۳۵۴ هـ / ۹۶۵ م .) متوجه اهمیت سد بندی نیل شده بود و به

←

این يك نمونه از خدمات فرهنگی بین المللی وجهانی یونسکو، اما خدمات او در ایران هر کس هر چه بگوید، من باید اذعان و اقرار کنم که تصدیق ابتدائی خود را در کوهستان پاریز در مدرسه ای گرفتم که سنگ اول آن به سال ۱۳۱۳ شمسی به امر رئیس امروز کمیسیون یونسکو در ایران و وزیر آن روز معارف پی افکنده شد (۱) ولیسانس ودکتري خود را هم در دانشگاهی گرفته ام که باز در همان سال ۱۳۱۳، همان وزیر، خشت طلائی آن را به پیشگاه رضا شاه اندیشمند تقدیم کرد تا در دل سنگ جای داده شود، بدین مضمون « بنام ایزد دانا، هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران پناه، رضا شاه پهلوی سر دودمان پهلوی، ساختمان دانشگاه تهران به فرمان او آغاز، و این نوشته که به یادگار در دل سنگ جای گرفته، به زمین سپرده شد، بهمن ماه سال ۱۳۱۳ ». چهل سال پیش هم پدرم گفته بود،

←

حاکم بامر الله خلیفه فاطمی پیغام داد که « اگر من به مصر بودم، در نیل تصرفی کرده‌ام که در حالت طغیان و نقصان، هر دو، سودمند باشد، چه شنیده ام نیل در طرف اقلیم مصری از مکانی بلند سر ایزر می‌گردد ». الحاکم خلیفه سرأ مالی بدو فرستاد و وی را به آمدن مصر ترغیب کرد. و پس از ورود به مصر با خود خلیفه به طرف علیای نیل رفتند و « چون به موضع جنادل - قبلی شهر اسوان - رسید، و آن موضعی موقوف است که آب نیل از آنجا به نشیب افتد - پس از معاینه و اختیار دیدن دو ساحل نیل، یقین کرد که این امر بر وفق مراد نرود - خصوصاً که آثار سکنه پیشین مصر را در غایت اتقان و احکام صنعت وجودت هندسه بدید، و محتویات آن را از اشکال سماویه و مثال هندسیه با تصویر معجز مشاهده کرد، دانست که قصد او به عمل نتواند آمدن، چه بر پیشینیان مصر چیزی از علم او مجهول نبوده، و اگر این قصد ممکن و میسر بودی آنان خود بدان توفیق یافته بودندی .

از وعد خویش خجل و شرمنده گشت ... و چون حاکم متلون و خونخوار بود ... این همیشه برای نجات خویش حیلتی اندیشید و اظهار دیوانگی کرد. و چون خیر دیوانگی او به حاکم رسید، امر داد تا او را در خانه وی دربند کردند، و پرستارانی به خدمت او گماشت و اموال او را به نام خود او به نواب خویش سپرد و او بدین تظاهر بپایید تا حاکم بمرد. آنگاه چند روز پس از وفات حاکم (۴۱۱ هـ. / ۱۰۲۰ م.) اظهار عقل کرد و از خانه بیرون آمد و تا حوالی ۴۳۰ هـ. (۱۰۳۸ م.) زنده بود. (از لغت نامه دهنخدا ذیل ابن هیشم). مقصود از نقل این مطالب بیان این نکته بود که مطمئناً قرن‌ها و سالها پیش مسأله سد بندی و اقتصادی یا غیر اقتصادی بودن سد مصر مورد مطالعه بوده است و این صحبت امروز و دیروز نیست، ولی به هر صورت، تحت کنترل در آوردن نیل دمان، کار هر کس نبود و مقدر بود درین قرن انجام شود که الامور مرهونه با وقاتها .

۱ - در وزارت علی اصغر حکمت، مدیر کل - و تنها مدیر کل - وزارت معارف آن زمان یعنی حضرت استادی آقای هادی حائری با اتومبیلی که خود راننده آن بود به بازرسی مدرسه پاریز آمد و چون ساختمان اجاره ای خراب بود، دستور ساختن مدرسه پاریز را داد، و من

←

معارف ز امر شه بس پایدار است وزیر ی همچو حکمت روی کار است
 بنابراین امروز مسلم است که اگر من اشاره ای به یونسکو و عنوان « بردن فرهنگ به روستا » کردم، قصد فقط نریض به گوشه سخنرانی یکی از سخنرانان بود و لایعیر، و گر نه کیست که نداند که تجلیل بزرگانی چون ابن سینا و خواجه نصیر و فارابی و بیرونی در سطح جهانی به پیشنهاد کمیسیون ملی یونسکو در ایران انجام گرفته است .

منتهی خود استاد علی اصغر حکمت رئیس کمیسیون یونسکو — که اساس و پایه فرهنگ جدید ایران بانام او همیشه همراه است — اگر توانستند به من بفرمایند که فی المثل، کدام فرهنگ را و چگونه می خواهند به روستای « پراشکفت » که مسقط الرأس خودشان است ببرند (۱) ، آنوقت حق دارند بگویند باستانی پاریزی هم ثانی اثنین آن « ترك لشکری » است ، که حمله بر من مسکین يك قبا آورد .

چون می دانم که جناب حکمت به ساقه بی پیرایگی خاص و به سابقه عاطفت جبلی ، میل ندارند از روستای خودشان بیش ازین دم بزنم ، از جد مادری ایشان میرزا حسن فسائی هم نامی نخواهم برد، ولی يك اشاره کوتاه به چند روستائی دیگر را به من اجازه خواهند داد ، و مطمئن هستم که نه تنها جناب حکمت ، بل یونسکوی پاریس هم از حال آنها غافل نیست :

ملا محمد اسماعیل ازغدی ، حتی آن آخوندی که همه لعنتش می کنند ؛ ۱۰ حسین — بشرویه ای (از اهل زیرک بشرویه تون) معروف به باب الیاب ، میرزا احمد نیریزی خطاط ، میرزا نصیر جهرمی طبیب مخصوص کریم خان زند ، پیر تسلیم خوافی ، شیخ ابواسحق کازرونی معروف به شیخ غازی (۲) (که در ده نورد کازرون متولد شده و مادرش هم از آبادی « ده زیر » بود) ، ابو حاتم رازی پیشوای اسماعیلی (از اهل پشاپویه ری) ، حسن صباح اسماعیلی که « ساکنان ولایت طوس می گفتند که پدران او از روستائیان این ولایت بوده اند » (۳) و بعضی او را قمی دانسته اند ، ابو عبدالله ناتلی استاد ابن سینا ، بهاء الدین عمر جفاده ای که وقتی در گذشت ، میرزا بابر تیموری « به قریه جفاده که مسکن آن حضرت بود رفته ، رسم پرش مرعی داشت و پایه تابوت او بر دوش گرفته قدم بر خاک می نهاد ، و به اتفاق حضرات مخادیم و والد راقم حروف (۴) ، بر آن حضرت نماز گزاردند » (۵) ، حاج ملا اسماعیل سبزواری از

←

در همان مدرسه که پدرم ساخت درس خوانده ام . توضیح مفصل این مطلب در مجله یغما تحت عنوان « چراغی در تاریکی » (۱۳۴۵) ، و هم چنین « نای هفت بند » چاپ شده است .

۱ — این روستا از آبادیهای خوش آب و هوای شیراز است و ناهش فارسی صحیح ، (اشکفت به معنای بریدگی کوه است) . مرحوم صورتگر، يك شوخی در مورد پراشکفت و آقای حسنعلی حکمت بخرد (حشمة الممالک ، برادر جناب حکمت) داشت که متأسفانه در خاطر من نیست .
 ۲ — بعلت زردشتی کشی هایش ۱ هر چند خود از خانواده زردشتی بود . از مغ ترس آن

زمان که گشت مسلمان ۱ ۳ — حبیب السیر . ۴ — مقصود میرخواند است .

۵ — روضة الصفا ج ۶ ص ۷۸۶ .

دولت آباد سیز و اروعظ معروف ناصرالدین شاه، معین الدین میهنی صاحب دستور دبهری، محمد بن عمر اوزجندی، حسام الدین خوبی، محمد بن علی خواری صاحب تحفه جلالیه، غیاث الملك ابرقوهی، محمد بن هندو شاه گبرانی فنجوانی صاحب دستور الکاتب، نیاز جوشقانی شاعر، نائب چوردی ماکوئی خوئی شاعر، فروغی بسطامی شاعر و تاهیر صاحب قافیه شاعر که «مسقط الرأس» او از رسائیک شیراز است (۱).

از جناب حکمت می گذریم، استاد عزیزم دکتر ذبیح الله صفای شه میرزادی، نایب رئیس کمیسیون بین المللی یونسکو در ایران، به پاریس چه خواهند نوشت و چه گلی می توانند بر سر روستای شه میرزاد بزنند؟ روستائی که فرهنگ اصول دوران هخامنشی و اشکانی را اگر آدم بخواهد بیابد، باید در جای پای گومندان سنگسری آن و در دره های هولناک «چشمه باد» جستجو کند. باز گفتگو از ولایت خودشان نمی کنم، ولی می گویم که بنای کتاب معروف «حماسه سرائی در ایران» مگر بر اساس فرهنگ قریه «باز» نیست که فردوسی پرور بود، از آن شاعران بزرگ می گذریم، تاریخ ادبیات دکتر صفا در ایران ناچار است. مشحون باشد از نام کسانی مثل انوری باده نای ابیوردی، ابوالفرج رونی و ابوالمظفر کوفی، و معطر زابیوردی که به روایتی سی و نه هزار ورق از حفظ املاء کرده است، ابوالفتح اسعد مهنه ای استاد نظامیه بغداد، تفتازانی معروف صاحب تهذیب المنطق که امیر تیمور او را «در مجلس خود بر زبر تشک خود جای می داد» حکیم ناصر «ما بیژن آبادی» از حوالی خواف، فهمی هرموزی شاعر رباعی سرائی هرموزی، آیت الله مازندرانی حاج شیخ عبدالله آزادینخواه از قریه دیوشل (دیوچال) طالش جد دیوشلی ها و حایری ها و تجردها، بابا سودائی شیلگانی (از ابیوردی)، صید علی خان درگزی چاپشلو که گویا استاد بهار بود و ندیم میرزا حبیب خراسانی و ادیب نیشابوری (۲)، و همین صید علی خان بود که گفته بود:

دوستی با مردم دانا چو زرین کاسه ایست نشکند، و ربشکند، بازش توانی ساختن
دوستی با مردم نادان سفالین کوزه ایست بشکند، و رنشکند، باید به دور انداختن

و سری بیرجندی شاعر کور و گوینده این بیت دلپذیر،
دوش در مجلس من و پروانه با هم سوختیم

آنکه بر مقصود نائل شد، سحر، پروانه بود

ملا علی اکبر سیاه دهنی تاجستانی استاد آیت الله رفیعی قزوینی، شبلی دماوندی عارف معروف که منسوب به شبلیه از دهات ماوراء النهر بود، حکیم عباس شریف دارابی شاعر قصیده معروف میرفندرسکی،

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

این مرد بگ کتاب در شرح این قصیده نوشته است.

عباس شیدای دهکردی شاعر گوینده این بیت،

۱ - مقاله تبیان الملك، راهنمای کتاب ۱۷ ص ۶۱۸.

۲ - مقدمه دیوان حبیب خراسانی، ص ۲۲.

گر در به رخ ام بندی کز کوی تو برخیزم

کوبم سر و بر این در چون حلقه در آویزم

دوست فاضل دیگر من ، فریدون اردلان دبیر کل کمیسیون یونسکو در ایران ، چه فرهنگی را به سندیج و مریوان و کوههای سر به فلک کشیده آن سوغات خواهند فرستاد ؛ هزار سال هم که بگذرد ، کمیسیون فرهنگی یونسکو باید از امیر نظام گروسی مایه بگیرد . حتی دیگر ، جواب شاعر کرد صدسال پیش هم ولایتی خودشان شیخ رضا طالبانی را چه خواهند داد . شاعری که به چهار زبان فارسی عربی و کردی و ترکی شعر می گفت و از اهل روستای « قرخ » از توابع شهرستان کرکوک بود و در ۱۸۳۵ م (۱۲۵۱ ق.) به دنیا آمد . (۱) و چون سلطان محمودی نمی یافت ، مداح بگ زاده های جاف شده بود ،

حق شناسم ، ندمم از کف دامن اوصاف را آل برمک یافتم بگ زاده های جاف را
شاعری که مرید شیخ عبدالقادر گیلانی بود و در جوار هم او — بغداد — به خاک رفت ، (۲)
و در مدح ناصرالدین شاه هم وقتی که به عتبات مشرف شده بود گفته بود ،

گر شمع خسرو انجم نبود ماه را ماه می گفتم جمال ناصرالدین شاه را
و آنقدر به کرکوک علاقه داشت که می گفت ،

گرچه جمعیت کرکوک کم از بغداد است قابلیت نه به تعداد ، به استعداد است
بنده دیگر از اسدالله بیک « اسیر » اردلان شاعر نام نمی برم و از حسرت سندیجی خبری
نمی گویم که به طعنه مردم جواب می داد ،
خوانند خلاصم به تاجیک من زاده اردلان و کردم

خسروخان و امان الله خان اردلان که جای خود دارند ، هم چنین از رابط که اصل و
موطنش از قریه « بست » (۳) بود نام نمی برم که می گفت ،
ز بس ترسیده چشمم از دم شمشیر ابرویش
نگاه از دیده آید تا سوی مژگان و برگردد
ز جور تیره بختی ، شکوه بیجا مکن ، رابط
که شب هر چند بی پایان بود ، آخر سحر گردد...

۱- مقاله آقای عزیز زیان ، مجله دانشکده ادبیات تهران ، شماره ۸۱ ص ۱۸۳ .

۲- این شاعر سنی ، مداح آل علی هم بود و هم او گفته بود ،

من سنی ام نامم رضا ، کلب امام مرتضی

درویش عبدالقادر ، راهم به مولا می رود

بنداد گردد لاله گون ، در روز عاشورا به خون

و از کاظمین آن سیل خون تاطاق کسری می رود

و از طاق کسری سرنگون ، ریزد به پای بیستون

و از بیستون آید برون ، سوی بخارا می رود...

۳- با کسر اول ، دهی از دهستان خور خوره بخش دیوان دره .

(تذکره امان اللهی ، تصحیح دکتر خیامپور ص ۳۷۲) .

هم چنین شایق سقزی، یا مسافر «تخته‌ای»، یا مفتون بانه‌ای، و یا خواجه صادق سنندجی که می‌گفت:

هر که آمد گل ز باغ زندگانی چید و رفت

عاقبت بر سستی ههد جهان خندید و رفت (۱)

از ازل صادق به دنیا میل آمیزش نداشت

چند روزی آمد و یاران خود را دید و رفت...

کدام فرهنگ و کدام هنرمیتواند از شهر به روستا‌های کرد برود، روستاهایی که فرهنگ

«شیرین و خسرو» را در دل دارند، که سرمایه طبع نظامی بود، و هنوز هم پس از هزار سال

نوای دلپذیر «شیرین جان» در دل کوه‌های کردستان خوانده میشود. (۲)

(بقیه دارد)

۱ - در تذکره امان‌اللهی، آمده بر سستی اهل جهان خندید و رفت.

۲ - این آهنگه دلنشین را، همین چندی پیش، من در هنرستان سنندج از دهان تنگ

بک دخترک‌کرد، در جشن اردوی عمران، شنیدم، آهنگی که ده هزار سال دیگر هم نامشیرین

و فرهاد و خسرو را در سینه خلق و دامنه‌های قصرشیرین جاودان نگاه خواهد داشت.

گذشته سالها از عصر شیرین همان برجاست باری قصرشیرین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مرغ حق

بر سر شاخ شبی مرغ حقی گفت به جفت
من از این حق حق بیهوده روانم آشفتم!
تابه کی در دل شب این همه حق حق گوئی؟
که کس از ناله‌ی جانکاه تو نتواند خفت!
گفت چون گفتن حق راست خطر هادری
جز به تنهایی و تاریکی شب نتوان گفت.

جلال بقائی نائینی